

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ہشتاد و نواں

سہ ماہی

ترکیب نویس: محمد منصور

مملکت رمانشا

دقیق شیب

دیگرگاه است در این تهنایم
رنگ خاموش در طبع لرب است
با نگر از دور ملا مرخواند،
لیک پاهایم در شیب است

رخنه لرنیت در این تهنایم
درو دیوار به هم پیوسته

سایه لرغین ز کز روی زین
نقش و مهر است ز بند راسته
نفس آدمها
سربسرفشده است
روزگار راست در این گوشه پرموده هولا
هر نشاطرموده است

دست جادویش
در به روی منم غم مهربند
مکنم هر چه تلاش
او به منم خندد

نقش‌هایم که کشیدم در روز،
شب ز راه آمد و با دود آمد و
طرح‌هایم که فلک دم در شب،
روز پیداشد و با پشمه زدود

دیرگاه‌هاست که چون منم همه
رنگ خاموش در طرح لب‌هاست
جنبش‌ش نیست در اینم خاموش
دست‌ها، پاها در شب‌هاست

کتاب ملک‌سالرین پیر از چاپ چهاردهم است.

دود خرسینه

دود خرسینه ز رخسار تو نگاه منم
کس خبر کسری بیدار از ویلانه ام؟
باد درون بوختی درم سخمن
کس بره پایان مر رسد افسانه ام؟

دست از دلها نشب بجوایم
تابیا ویزم به کیو سحر

خویش را از حد گفتند در آب،
لیک از زرفاس دریا بخرسبر

برتشم دیوارها طسج شکست
کسر دگر ز کمر در این سانس نیر
چشم مردونو خیار روز و شب
از درون دل به تصویر آید

تا بر نیز منزل نهادم پارس
از در امر کاروان بگسسته ام
گر چه موزم از این شتر به جان
لیک بلای نیز بوختن دل بسته ام

تیر کمر پا حرکت در از بام ها :
صبح مرغند در به سله شمرند
دود مرغینو هسوز از خلوم
بادرو سرفوسته دارم سخمز .

سپیده

در دور دست

قوی پریده بگرگانه از خواب
شوید غبار نین ز باهر و سپید

لبانم جویبار

لبه زیمونج ز منزه در بستر سپید
در هم دویره سایه و روشنم

تغلب میا خسته دوده
شبتاب مرفس رونو در آذر سپید

همپا رقص نازک نرزار
مطلب مرگشایر چشم تر سپید

خطر ز نور رومر سیا هر است :
گویند بر آبنوس درخشد زر سپید

دیوار سایه ها شده وکیلین
دست نگاه در افق دور
کاخر بلبلند ساختن با ممر سپید .

مرغ معمّا

دیر زمانه است رو مشاخصه اینم بید،
مرغی بنشسته کوبه رنگ معاست
نیتیم هم از همت او صد دایره بگر
چشم منم در اینم دیا ز تنها، تنهاست

گرچه در نوشتن همیشه پر زهیا هست،
مانده بلاین بجهه لیک صورت خاموش

روزمر اگر بسکت سکوت پر از حرف،
بام و در این سگم مررود از هوش

ساده فرو بسته کرچه مرغ به آول،
قالب خاموش را و صد ایر کویاست
مرکز لحظه با چشمش بریدار،
پیکر اولیک سایه - روشن رویاست

رسته ز بالا و پست مالب و پراو
زنم کردور مانده: موج سلا بر
سایه اشرفمحه بر درازی دیوار
پچه دیوار و سایه: پچه خلابر

خیره نگاهش بر طرح ما خیر لمر
آنچه در آن چشم هست نقشش بر سوزنیت
دارد خاموشش را شکر چو با من پیونز،
چشم نهانش بر راه صحبت کس نیت

ره به درون مریخ حکایت این مرغ :
آنچه نیاید به دل، خیر فریبست
دارد با همسر ما کشته پیونز :
مرغ معتم در این دیار غریبست .

روشن شب

روشن است آتش درون شب
وز پسر دودش

طرح از ویلانه ساردور
گر به گوشه آید صد لیر حشک :
استخوان همه مرغ نزد درون کور

دیگر که هرمانز اجاقم هم